بيانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در جمع دانشجويان و اساتيد دانشگاه صنعتی امير كبير - 9 /اسفند/ 1379

بسم الله الرّحمن الرّحيم
حضور در جمع شما جوانان عزيز ؛ جواناني كه بدون هيچ مبالغه و اغراقي، بايد بگويم ستارگان درخشاني هستيد كه آسمان آينده اين كشور را نورباران كرده ايد، بسيار شيرين و زيباست. اميدوارم هر كدام از شما در طول دهها سالي كه ان شاءالله در اين دنيا و در اين كشور و در ميان مردمتان زندگي موفّقي خواهيد داشت، بتوانيد همچنان نوراني تر، به دلها و جانهاي مردم خوب اين كشور مدد برسانيد. براي يک مجموعه جوان، انسان نمي تواند هيچ آميزه اي را زيباتر از آميزه علم و معرفت و تحقيق و روشنفكري و دين و احساسات معنوي و شور ديني و انقلابي فرض كند.
و اما من براي اين دانشگاه احترام زيادي قائلم. سابق هم به اين دانشگاه زياد رفت و آمد كرده ام. اين جا در واقع مادر دانشگاههاي صنعتي كشور است ؛ قديمي ترين و شايد پُركارترين دانشگاه صنعتي در دورانهاي مختلف. اندكي پيش در جلسه اساتيد عزيزمان، آقاي رئيس محترم دانشگاه از پيشرفتها و توسعه كمّي و كيفي دانشگاه در سالهاي بعد از انقلاب گزارشي دادند كه حقيقتاً مايه خرسندي و خشنودي است. البته من در نفس خود به اين قانع نيستم ؛ اين دانشگاه و همه دانشگاههاي كشور را برخوردار از توسعه بيشتر علمي و عملي و تحقيقي آرزو مي كنم و اميدوارم كه به اين آرزو هم برسيم.
براي شروع مطلب، بد نيست دو خاطره از اين دانشگاه را براي شما عرض كنم. البته صحبت امروز من دو بخش است: يک بخش، عرايضي را عرض مي كنم ؛ يک بخش هم به سؤالات پاسخ خواهم داد. در بخش اوّل، مطالبي كه عرض خواهم كرد، عمدتاً مربوط به دانشگاه و مسائل مورد علاقه دانشگاه و دانشجو خواهد بود.
آن دو خاطره مربوط به سالهاي اوّل انقلاب است. يک خاطره مربوط به جلسات متعدّدي است كه با جمعي از دانشجويان در اين دانشگاه گذاشته بوديم. تعدادي از آن دانشجويان امروز هم هستند و بعضي از آنها جزو مسؤولان كشور و از چهره هاي نسبتاً معروفند. جلساتي را گذاشته بودند و از بنده از يک طرف، و از بني صدر - كه آن وقت هنوز رئيس جمهور هم نبود - از سوي ديگر دعوت كرده بودند تا ما درباره ماهيت خطّ امام بحث كنيم. عدّه اي از همان روز اوّل منكر بودند كه چيزي به نام خطّ امام وجود دارد. مي گفتند خطّ امام چيست!؟ براي تبيين ماهيت و حدود خطّ امام، جلسات متعدّدي در اين جا تشكيل شد كه براي من فراموش نشدني است.
يک خاطره ديگر هم آن حرفي است كه از قول بنده مكرّر نقل شده است. در اين دانشگاه بود كه بنده آن مطلب را گفتم. در زمان رياست جمهوري در اين دانشگاه سخنراني داشتم و به سؤالات پاسخ مي دادم. يكي از دانشجويان در سؤال كتبي خود از من پرسيد كه شما بعد از رياست جمهوري قصد داريد چه شغلي انتخاب كنيد؟ - چون همه نوع حدسي زده مي شد - من گفتم براي خودم شغلي در نظر نگرفته ام و نمي دانم چه پيش مي آيد ؛ اما همين قدر بگويم كه اگر امام مرا مأمور عقيدتي، سياسي گردان انتظامي زابل كنند و بگويند به آن جا برو، من دست زن و بچه ام را مي گيرم و به زابل مي روم و در آن جا مسؤول عقيدتي، سياسي آن گردان مي شوم. يعني من هيچ خواسته مشخصي در اين زمينه براي خودم قائل نيستم.
بنده خوشبختانه از سابق نسبت به دانشجو و فضا و محيط علمي اين دانشگاه گرايش قلبي داشته ام و امروز هم دارم. اين دانشگاه، دانشگاهِ بسيار خوب و مغتنمي است و اميدوارم ان شاءالله اين فرصت را پيدا كند كه نقش بارز خود را در وظايفي كه برعهده اش هست، همواره ايفا كند.
و اما مطلبي كه مي خواهم با شما در ميان بگذارم: من مي خواستم به برادران عزيز در جلسه اساتيد اين مطلب را بگويم، اما فرصت نشد. لذا آن را ابتدا عرض مي كنم، و آن اين است كه يكي از وظايف مهم دانشگاهها عبارت است از نواندیشي علمي. مسأله تحجّر، فقط بلاي محيطهاي ديني و افكار ديني نيست ؛ در همه ي محيطها، تحجّر،

ايستايي و پايبند بودن به جزمي گراييهايي كه بر انسان تحميل شده - بدون اين كه منطق درستي به دنبالش باشد - يک بلاست. آنچه كه براي يک محيط علمي و دانشگاهي وظيفه آرماني محسوب مي شود، اين است كه در زمينه مسائل علمي، نواندیش باشد. معناي واقعي توليد علم اين است. توليد علم، فقط انتقال علم نيست ؛ نوآوري علمي در درجه اوّل اهميت است. اين را من از اين جهت مي گويم كه بايد يک فرهنگ بشود. اين نو انديشي، فقط مخصوص اساتيد نيست ؛ مخاطب آن، دانشجويان و كلّ محيط علمي هم است. البته براي نوآوري علمي - كه در فرهنگ معارف اسلامي از آن به اجتهاد تعبير مي شود - دو چيز لازم است: يكي قدرت علمي و ديگري جرأت علمي. البته قدرت علمي چيز مهمي است. هوش وافر، ذخيره علمي لازم و مجاهدت فراوان براي فراگيري، از عواملي است كه براي به دست آمدن قدرت علمي، لازم است ؛ اما اين كافي نيست. اي بسا كساني كه از قدرت علمي هم برخوردارند، اما ذخيره انباشته علمي آنها هيچ جا كاربُرد ندارد ؛ كاروان علم را جلو نمي برد و يک ملت را از لحاظ علمي به اعتلاء نمي رساند. بنابراين جرأت علمي لازم است.

البته وقتي از علم صحبت مي شود، ممكن است در درجه اوّل، علوم مربوط به مسائل صنعتي و فنّي به نظر بيايد - كه در اين دانشگاه هم بيشتر مورد توجّه است - اما من به طور كلّي و مطلق اين را عرض مي كنم. علوم انساني، علوم اجتماعي، علوم سياسي، علوم اقتصادي و مسائل گوناگوني كه براي اداره يک جامعه و يک كشور به صورت علمي لازم است، به نو آوري و نو انديشي علمي - يعني اجتهاد - احتياج دارد. آن چيزي كه در فضاي علمي ما مشاهده مي شود - كه به نظر من يكي از عيوب بزرگ محسوب مي گردد - اين است كه دهها سال است كه ما متون فرنگي و خارجي را تكرار مي كنيم، مي خوانيم، حفظ مي كنيم و بر اساس آنها تعليم و تعلّم مي كنيم ؛ اما در خودمان قدرت سؤال و ايجاد خدشه نمي يابيم! بايد متون علمي را خواند و دانش را از هركسي فرا گرفت ؛ اما علم بايد در روند تعالي خود، با روحهاي قوي و استوار و كارآمدي كه جرأت پيشبرد علم را داشته باشند، همراه شود تا بتواند پيش برود. انقلابهاي علمي در دنيا اين گونه به وجود آمده است.

عزيزان من! ما امروز در كشورمان به پيشرفت علم نياز داريم. امروز اگر براي علم سرمايه گذاري و مجاهدت و تلاش نكنيم، فرداي ما، فرداي تاريكي خواهد بود. كساني تلاش مي كنند كه روند كار علمي را كند يا متوقف كنند و يا مورد بي اعتنايي قرار دهند. اين كار، پسنديده نيست. امروز در كشور، يكي از فرايض حتمي براي اين نسل - كه در درجه اوّل هم اين فريضه بر دوش شما دانشگاهيهاست - عبارت از تقويت بنيه علمي كشور است. ما اگر علم نداشته باشيم، اقتصادمان، صنعتمان، حتي مديريّت و مسائل اجتماعيمان عقب خواهد ماند. امروز كساني كه بر دنيا خدايي مي كنند ؛ آن دستهاي مرموزي كه اختيار منابع عظيم انساني و مادّي دنيا را در دست گرفته اند و همه اقيانوسها و همه تنگه هاي حسّاس دريايي زير چشمشان است و هرجا مي خواهند دخالت مي كنند، با ابراز علم بود كه توانستند بشريت را به اين خاكستر بنشانند! لذا براي مقابله با كار آنها، علم لازم است. اگر بخواهيد از لحاظ علمي پيش برويد، بايد جرأت نوآوري داشته باشيد. استاد و دانشجو بايد از قيد و زنجيره جزميگري تعريفهاي علمي القاء شده و دائمي دانستن آنها خلاص شوند.

البته اشتباه نشود ؛ من كسي را به آنارشيزم علمي و به مهمل گويي علمي توصيه نمي كنم. در هر زمينه اي، كساني كه از دانشي برخوردار نيستند، اگر بخواهند به خيال خودشان نوآوري كنند، به مهمل گويي مي افتند. ما در زمينه برخي از علوم انساني و معارف ديني اين را مي بينيم. آدمهاي ناوارد بدون اين كه از ذخيره و سواد كافي برخوردار باشند، وارد ميدان مي شوند و حرف مي زنند و به خيال خودشان نوآوري مي كنند ؛ كه در واقع نوآوري نيست، مهمل گويي است. بنابراين در زمينه مسائل علمي، من اين را توصيه نمي كنم. بايد فراگرفت ؛ اما نبايد صرفاً مصرف كننده فرآورده هاي علمي ديگران بود. بايد علم را به معناي حقيقي كلمه توليد كرد. البته اين كار، روشمندي و ضابطه لازم دارد. مهم اين است كه روح نوآوري علمي در محيط دانشگاه زنده شود و زنده بماند. خوشبختانه من اين شوق و ميل

را در دانشجويان احساس كرده بودم و در اساتيد هم آن را مي بينم. اينها بايد دست به دست هم بدهد و سطح علمي كشور را بالا ببرد. آن وقتي كه علم با هدايت ايمان، عواطف صحيح و معرفت روشن بينانه و آگاهانه همراه شود، معجزه هاي بزرگي مي كند و كشور ما مي تواند در انتظار اين معجزه ها بماند.

من درباره تعبّد علمي و تسليم جزميگري علمي در علوم مختلف شدن، اين اشاره را كردم. به طور علمي معتقدم كه يک خود آگاهي جمعي بايد در همه محيطهاي علمي نسبت به فرهنگ وارداتي و تحكم آميز و زورگويانه غربي به وجود آيد. اين مسأله تهاجم فرهنگي اي كه ما مطرح كرديم، بعضي كسان به شدّت از آن آزرده شدند و گفتند چرا مي گوييد تهاجم فرهنگي!؟ در حالي كه تهاجم فرهنگي، وسط ميدان مشغول مبارز طلبيدن است، بعضي كسان سعي كردند آن را در گوشه و كنار پيدا كنند! اين تهاجم فرهنگي، مخصوص برخي از پديده هاي ظاهري و سطحي نيست ؛ مسأله اين است كه يک مجموعه فرهنگي در دنيا با تكيه به نفت، حقّ وتو، سلاح ميكروبي و شيميايي، بمب اتمي و قدرت سياسي مي خواهد همه باورها و چارچوبهاي مورد پسند خودش براي ملتها و كشورهاي ديگر را به آنها تحميل كند. اين است كه يک كشور گاهي به تفكر و ذائقه ترجمه اي دچار مي شود. فكر هم كه مي كند، ترجمه اي فكر مي كند و فرآورده هاي فكري ديگران را مي گيرد. البته نه فرآورده هاي دست اوّل ؛ فرآورده هاي دست دوم، نسخ شده، دستمالي شده و از ميدان خارج شده اي را كه آنها براي يک كشور و يک ملت لازم مي دانند و از راه تبليغاتي به آن ملت تزريق مي كنند و به عنوان فكر نو با آن ملت در ميان مي گذارند. اين براي يک ملت از هر مصيبتي بزرگتر و سخت تر است.

بايد مغزهاي متفكر استاد و دانشجوي ما بسياري از مفاهيم حقوقي، اجتماعي و سياسي را كه شكل و قالب غربي آنها در نظر بعضي مثل وحي مُنزل است و نمي شود درباره اش اندک تشكيكي كرد، در كارگاههاي تحقيقاتي عظيم علوم مختلف حلاجي كنند ؛ روي آنها سؤال بگذارند ؛ اين جزميتها را بشكنند و راههاي تازه اي بيابند ؛ هم خودشان استفاده كنند و هم به بشريت پيشنهاد كنند. امروز كشور ما محتاج اين است ؛ امروز انتظار كشور ما از دانشگاه اين است. دانشگاه بايد بتواند يک جنبش نرم افزاري همه جانبه و عميق در اختيار اين كشور و اين ملت بگذارد تا كساني كه اهل كار و تلاش هستند، با پيشنهادها و با قالبها و نوآوريهاي علمي خودي بتوانند بناي حقيقي يک جامعه آباد و عادلانه مبتني بر تفكرات و ارزشهاي اسلامي را بالا ببرند. امروز كشور ما از دانشگاه اين را مي خواهد. دانشگاه را مشغول چه كاري كنند كه دانشجو و استاد را از اين راه باز بدارند؟ يقين بدانيد يكي از چيزهايي كه امروز مورد توجّه سرويسهاي اطلاعاتي است، اين نكته است كه ببينند چگونه مي توانند دانشجوي بيدار و دانشگاه آگاه ايراني را از آن راهي كه مي تواند به اعتلاي كشور بينجامد، منصرف كنند و مانعش بشوند.

من البته درباره تفكر و فرهنگ وارداتي غرب بارها صحبت كرده ام. بعضي ممكن است اين را حمل بر نوعي تعصّب و لجبازي كنند. نه ؛ اين تعصّب و لجبازي نيست. براي به زنجير كشيدن يک ملت، هيچ چيزي ممكن تر و سهلتر از اين نيست كه قدرتمندان عالم بتوانند باورهاي آن ملت و آن كشور را بر طبق نيازهاي خودشان شكل دهند. هر باوري كه يک ملت را به اتّكاي به خود، اعتماد به نفس، حركت به جلو و تلاش براي استقلال و آزادي وادار كند، دشمن خوني آن، كساني هستند كه مي خواهند با قدرت متمركز، همه دنيا را در اختيار بگيرند و به نفع خودشان همه بشريت را استثمار كنند. لذا با آن فكر مبارزه مي كنند. در نقطه مقابلش، سعي مي كنند با راهها و شيوه هاي مختلف، افكار و باورها و جهتگيريهايي را در ميان آن ملت ترويج كنند كه به گونه اي بينديشد كه آنها مي خواهند. وقتي آن طور انديشيد، آن گونه هم عمل و حركت خواهد كرد. اين يک ابزار بسيار رايج است ؛ تئوري سازي استعماري. اين كار را از اوّل انقلاب در ايران كرده اند و امروز هم مي كنند. در جاهاي ديگر دنيا هم انجام داده اند ؛ مخصوص اين دوران هم نيست.

در قرن نوزدهم، انگليسيها جنگها و لشكركشيهاي استعماري را شروع كردند. آنها به آفريقا و آسيا و هند و جاهاي

ديگر مي رفتند و كشورها را تصرف مي كردند و انسانها را به بردگي مي گرفتند. امروز دهها ميليون سياهپوست امريكايي كه در آن شرايط زندگي مي كنند، از اولاد همان بردگاني هستند كه همين آقاهاي متمدّن قرن نوزدهم، آنها را از آفريقا و از ميان خانواده ها و از آغوش پدران و مادرانشان بيرون كشيدند و براي كارگري و مزدوري و نوكري به آن جا بردند. اين كارها جنايتهاي آشكار بود. براي اين كه بتوانند اين كارهاي خلاف عقل و خلاف شرع و خلاف همه قوانين بشري را به گونه اي توجيه كنند، برايش تئوريهاي به اصطلاح روشنفكري و روشنفكرپسند درست مي كردند. خود نام «استعمار» يكي از همين تئوريهاست ؛ يعني براي آبادي اين مناطق مي رويم! عيناً همين مطلب امروز در دنيا وجود دارد. كساني كه مي خواهند بر روي زندگي و منابع انساني ملتها كار كنند و از آن بهره برداري نمايند، يكي از كارهايشان تئوري سازي براي ملتهاست.

من مي خواهم محيط دانشگاه و جوان دانشجوي خودمان را توجّه بدهم كه مواظب تئوريهاي وارداتي غربي كه هيچ هدفي جز حفظ آن روابط تحكم آميز غرب با كشورهايي از قبيل كشور ما را ندارد، باشند. البته تحت نامهاي مختلف، بسيار حرفها زده مي شود ؛ اما هدف يک چيز بيشتر نيست. اين انقلاب و اين نظام و اين حركت عظيم مردمي آمده و اين سلطه و اتوريته تحكم آميز غربي را در اين كشور شكسته است. امروز در كشور ما ارزشهاي غربي به صورت قانوني و رايج وجود ندارد. امروز دادن منافع كشور به بيگانگان، در كشور ما يک امر مذموم محسوب مي شود. امروز سفره اي را كه با هزاران طمع در اين كشور پهن كرده بودند - بخصوص امريكاييها - جمع شده مي بينند. اين براي مراكز قدرت و تسلّط جهاني، خسارت كمي نيست. براي برگرداندن اوضاع به صورت قبلي چه كار كنند؟ اوايل انقلاب ناشيانه آمدند و جنگِ روبه رو راه انداختند ؛ ولي وقتي بيني شان به خاک ماليده شد، فهميدند راهش اين نيست. لذا به جنگ فرهنگي متوسّل شدند. جنگ فرهنگي كار آساني نيست ؛ كار زبدگان است. لذا زبدگان مي نشينند فكر مي كنند و نسخه مي نويسند و متأسفانه عدّه اي هم در داخل همانها را رله مي كنند! آنها حرفهايي را مي زنند، عدّه اي هم فارسي آن را مي گويند و شكل بومي به آن حرفها مي دهند! بايد مراقب اينها بود.

من در اين زمينه حرفهاي زيادي با محيط دانشگاه و جوان دانشگاهي و استاد دانشگاهي دارم. اين حرفها، حرفهاي جدّي است ؛ بايد با اينها مواجه شد. نمي شود صورت مسأله را پاک كرد و رفت خاطرجمع يک گوشه نشست. بعضي افراد مي خواهند صورت مسأله را پاک كنند. وقتي مي گوييم دشمن، مي گويند دشمن چيست؟ وقتي مي گوييم توطئه، مي گويند شما بدبين هستيد! نمي شود با پاک كردن صورت مسأله، قضيه را تمام كرد. قضيه كه حل نمي شود ؛ بايد فكر كرد. البته علّت اين كه من اين را با قشر دانشگاهي در ميان مي گذارم، به خاطر اين است كه براي دانشگاهي احترام قائلم. من ارزش دانشگاه را براي كشور با همه وجود حس مي كنم. دانشگاه نقطه اوج خدماتي را كه مي تواند به يک كشور ارائه شود، تأمين مي كند. دانشگاه براي كشور، بسيار مهم است.

البته انقلاب و دانشگاه خدمات متقابل فراواني دارند. اگر بنا باشد ما فهرستي از خدمات متقابل انقلاب و دانشگاه تهيه كنيم، يک فهرست طولاني خواهد شد. دانشگاه خدمات بزرگي به انقلاب كرده است. از سال 42 كه نهضت اسلامي به ميدان آمد، دانشگاه جزو اوّلين جاهايي بود كه تجاوب كرد. البته آن روز فضاي دانشگاه، فضاي كاملاً نامطلوبي بود ؛ اما عناصر دانشگاهي، از استاد و دانشجو، به صورت تک و در اقليّت مطلق، از فضا نهراسيدند و پاسخ دادند. در طول دوران مبارزه، از سال 42 تا 57 - پانزده سال - يكي از عناصر صفوف مقدم، دانشگاه بود، كه بنده از نزديک شاهد آن فعّاليت بودم. امروز عدّه اي هستند كه تفسيرها و تعبيرهاي مطلوبِ خودشان را ارائه مي كنند. در دانشگاه نبودند، بعضيشان حتّي در ايران هم نبودند ؛ در اروپا از دور تماشا مي كردند ؛ گاهي حوصله تماشا هم نداشتند و از خبرها هم مطّلع نبودند. اينها امروز مي آيند و راجع به خدمات دانشگاه مي گويند! مطّلع نبودند كه دانشجو در آن موقع چه كسي بود، چه كار مي كرد، در دانشگاه چه كار مي شد و چه احساسات و چه تلاش و چه مجاهدتي وجود داشت. گفت:

مؤذّن بانگ بي هنگام برداشت نمي داند كه چند از شب گذشته است
درازي شب از چشمان من پرس كه يک دم خواب در چشمم نگشته است

در آن دوران، ما دانشگاه را از نزديک ديديم. وقتي كه نهضت به دوْر افتاد، دانشگاه بتدريج گداخته شد ؛ تا اين كه سال آخر، حضور دانشگاه بسياري از محيطهاي ديگر را تحت تأثير و تحت الشّعاع قرار داد. انقلاب هم كه پيروز شد، جزو اوّلين كساني كه در قدمهاي اوّلِ پيروزي انقلاب، نقشهاي بسيار مؤثري را برعهده گرفتند، عناصري از دانشگاهيان بودند، كه من همين امروز در بين اساتيد محترمي كه در جلسه حضور داشتند، ناگهان بعضي از اين دوستان را ديدم و خاطراتي از همان روزهاي ورود امام و نقش اينها در ذهنم زنده شد ؛ در جاهايي كه نه نام، نه نان و نه شهرت كاذب مطرح بود ؛ فقط مجاهدت خالصانه و مخلصانه ديده مي شد. بعد هم در دوران جنگ، سه هزار شهيد دانشجو تقديم انقلاب و اسلام شد، كه از اين تعداد، نود نفر متعلّق به دانشگاه شماست. اينها چيزهاي كمي نيست ؛ اينها خدمات دانشگاه است.

انقلاب هم به دانشگاه خدمات بزرگي كرد. به نظر من بزرگترين خدمت انقلاب به دانشگاه دو چيز بود: يكي اين كه احساس هويّت مستقل ملي را به دانشگاه داد و دانشگاه را از رو به بيگانه داشتن و مجذوب و مبهوت بيگانه بودن و منفعل در مقابل بيگانه بودن نجات داد. قبل از انقلاب اين گونه بود. دوم اين كه دانشگاه را با مردم آشتي داد. دانشگاهِ قبل از انقلاب، يک جزيره تک افتاده در ميان اقيانوس خروشان مردم بود. از عناصر استثنايي استاد و دانشجوي مؤمن و متعهّد و خوب كه بگذريم، در آن موقع محيط غالب دانشگاه اين گونه بود كه اگر شما به دانشگاه وارد مي شديد، بايد به فرهنگ عمومي، به ايمان عمومي، به باورهاي عمومي و به دلبستگيهاي مردمي پشت مي كرديد. محيط دانشگاه براي اكثريت بزرگي از استاد و دانشجو، محيط دغدغه هاي صرفاً شخصي بود. غير از عدّه اي كه سياسي و مبارز بودند، دغدغه ساير افراد، دغدغه هاي شخصي بود. دغدغه هاي اجتماعي نداشتند و دردهاي جامعه خودشان را حس نمي كردند. مهمترين آرزو براي يک دانشجو در آن هنگام اين بود كه بتواند وسيله اي به دست آورد و خودش را به خارج از مرزها برساند. دانشگاه مجذوب غرب بود و نمي خواست نوآوري كند. نه اين كه استاد و دانشجو ميل به اين معنا نداشتند ؛ فرهنگ غالب بر دانشگاه، اين فرهنگ نبود. فرهنگ وابستگي بود كه رژيم شاه هم آن را به شدّت ترويج مي كرد. كساني هم كه در داخل دانشگاه داعيه روشنفكري داشتند، روشنفكران مردمي نبودند ؛ روشنفكرهاي كافه اي و بريده از مردم بودند! بسياري از آنها بعد از انقلاب رفتند و امروز در كشورهاي اروپايي باز هم كافه اي اند و بيشترين محيطشان، محيط كافه هاست! دانشگاه چنين وضعي داشت. انقلاب، دانشگاه را از اين دو آفت بزرگ نجات داد ؛ دانشگاه را خوداندیش، مستقل، داراي اعتماد به نفس، داراي قدرت توليد - توليد فكر و توليد علم - مرتبط با قشرهاي مختلف مردم، مرتبط با فرهنگ مردمي و متّصل به دلبستگيها و عشقها و جاذبه هاي موجود ميان مردم قرار داد. اين اهميت بسيار زيادي دارد.

من به شما بگويم، اين دو نكته، نكات مهمي هستند كه اگر از طرف بيگانگان و دشمنان خطري دانشگاه را تهديد كند، بمباران همين دو مركز اساسي و مهم است ؛ اعتماد به نفس را از دانشگاهي بگيرند، بخواهند فكرها و تئوريهاي ترجمه اي را وارد محيط دانشگاه كنند و به مغز دانشجو و استاد رسوخ دهند و آنها را از ايمان و دلبستگيهاي مردم جدا كنند. اين، آن خطر اساسي است. علاج هم عبارت است از حفظ اتصّال فكري با توده هاي مردم و به شدّت چسبيدن و متمسّک شدن به ريشه هاي اصولي انقلاب. عزيزان من! ارتباط با انقلاب را هرچه بيشتر بايد مستحكم كرد. ما ملت ايران، در محيط بين المللي، شأن و جايگاه و هويت خودمان را گم كرده بوديم. انقلاب اين هويّت و جايگاه و شأن را به ملت ايران برگرداند.

امروز تئوريسينها و تبليغاتچيهاي غربي درصددند خطّ ارتجاع به غرب - خط برگشتِ به همان تحميل پذيري غربي - را دوباره برگردانند. البته همان طور كه گفتم، تحت عنوان يک تئوري شبه روشنفكرانه ؛ به عنوان يک حرف نو ؛ تئوري

جهاني شدن و تئوري تغيير گفتمان. مي گويند دانشجوي اين دوره ديگر نمي تواند دانشجوي دوران ضدّاستعماري باشد. مي گويند دوران ضدّيت با استعمار و استكبار و مرگ بر استكبار گفتن، گذشته است ؛ دوران عدالت خواهي و مبارزه ي با سرمايه داري سرآمده است ؛ دوران آرمان خواهي و تبرّي و تولّاي سياسي تمام شده است ؛ گفتمان جديد دانشجويي عبارت است از گفتمان جهاني، جهاني شدن، گفتمان واقع بيني، گفتمان پيوستن به نظم نوين جهاني ؛ يعني سياهي لشكر امريكا شدن! اين جهاني شدن، اسمش جهاني شدن است ؛ اما باطنش امريكايي شدن است. معنايش اين است كه ملت ايران علي رغم مجاهدتهايي كه كرده، علي رغم پرچمهايي كه بر قلّه هاي پيروزي كوبيده، علي رغم بيداري عظيمي كه در ملتهاي مسلمان به وجود آورده، بايد دوباره مثل دوران قبل از انقلاب، سياهي لشكر و عمله و ابزار تأمين منافع امريكاييها شود. هدف به صورت لخت و پوست كنده جز اين چيز ديگري نيست ؛ اما مي خواهند در زير نامهاي زيبا - جهاني شدن و تحوّل و پيشرفت - اين هدف را پنهان كنند.

البته بيست سال است كه دستگاهها و تئوريسينهاي غربي اين حرفها را تكرار مي كنند. چند سالي هم هست كه در داخل كشور ما، يک عدّه آدمهاي غافل و نادان، يا مغرض و مجذوب، با زبانهاي مختلف آن حرفها را بيان مي كنند. مسأله اي كه براي نظام به اصطلاح ليبرال دمكراسي - كه نه ليبرال است، نه دمكراسي ؛ يعني نظام استكبار و استثمار جهاني - و كمپانيهاي صهيونيستي و همپيمانان و همراهانشان مطرح است، هيچ چيز نيست جز اين كه بتوانند از مراكز قدرت خودشان، كاملاً انحصارطلبانه و تمامت خواهانه، كنترل همه مراكز اساسي منافع جهاني را در اختيار داشته باشند. انقلاب را به انحصارطلبي متّهم مي كنند، براي اين كه انقلاب از سر راه انحصارطلبي آنها برخيزد. دنيا را به عنوان دهكده جهاني معرفي مي كنند، براي اين كه كدخدايي اين دهكده را در اختيار بگيرند. شعار وحدت فرهنگي و جهاني گري فرهنگي مي دهند، براي اين كه فرهنگ خودشان را بر تمام فرهنگهاي عالم مسلّط كنند. در زمينه مسائل مربوط به خودشان، در زمينه فرهنگ غربي، در زمينه فرهنگهايي كه زمينه ساز استعمار بوده، اجازه كوچكترين خدشه و مناقشه اي در سطح بين المللي به هيچ كس نمي دهند ؛ اما از شما مي خواهند كه در فرهنگ و باورها و عواطف و اصول خودتان معتقد به تكثّر و چندقرائتي باشيد ؛ اجازه بدهيد در ايمان و فكر و فرهنگ و پايه هاي مستحكم اصولي شما هر كس طبق برداشت خودش حرف بزند و اظهارنظر كند ؛ اما نسبت به خودشان چنين چيزي را اجازه نمي دهند! هيچ كس در سطح دنيا اجازه ندارد نسبت به منافع امريكا نگاه چند قرائتي داشته باشد. هر جا منافعشان اقتضاء كند، با قاطعيت وارد مي شوند. اگر بپرسند بر چه اساس وارد شده ايد، يک مبناي فكري هم برايش درست مي كنند! همين چند روز قبل از اين، گفته شد كه طرحي در كنگره امريكا مطرح شده كه رئيس جمهور اين كشور حق داشته باشد مخالفان خودش را در هر نقطه اي از دنيا ترور كند! اگر بپرسند چرا، استدلالي براي آن مطرح مي كنند ؛ استدلالي كه توجيه كننده منافع امريكاست ؛ اما از من و شما مي خواهند ما هم با همان ديد به آن استدلال نگاه كنيم و با همه وجود و با همه ايمان آن را بپذيريم. زورگويي از اين بالاتر؟!

چهار پنج سال قبل از اين، در الجزاير انتخابات آزادي برگزار شد ؛ اما تا ديدند اين انتخابات به پيروزي چند نفري كه آنها را نمي پسنديدند، منتهي خواهد شد، سازماندهي و كمک كردند و يک كودتاي نظامي به راه انداختند و مردم را سركوب كردند. همه هم در دنيا اعتراف مي كردند كه آن انتخابات، آزاد بود ؛ مظهري از مردم سالاري - و به قول آنها دمكراسي - بود ؛ اما درعين حال كوبيدند و سركوب كردند! اگر كسي سؤال مي كرد چرا سركوب مي كنيد، برايش استدلالي مطرح مي كردند: چون اسلامگراها سر كار مي آيند و آنها با نظرات ما در زمينه مسائل جهاني و دمكراسي مخالفند! يعني براي خودشان پايه هاي اصولي فرهنگي و فكري را تعريف مي كنند ؛ به هيچ كس هم در دنيا اجازه نمي دهند كه در اين پايه ها مناقشه و خدشه اي كند و حرف مخالفي بزند ؛ اما پايه هاي فكري شما و اصول و مباني و ارزشها و دلبستگيهاي مستحكم و اثبات شده فكري اسلامي را مورد مناقشه قرار مي دهند و اگر بگوييد چرا، اعتراض مي كنند: چند قرائتي است ؛ اين يک قرائت است، آن هم يک قرائت است ؛ لذا به پلوراليزم فرهنگي معتقد

مي شوند! اگر بگوييد چرا، شما را به دُگم بودن و تحجّرگرايي متّهم مي كنند كه چرا شما با پلوراليزم فرهنگي مخالفيد ؛ در حالي كه خودشان در زمينه تعريف منافع و مفاهيمي كه اين منافع بر آن مبتني است، به هيچ وجه معتقد به پلوراليزم نيستند و آن را قبول نمي كنند! اينهاست كه بايستي جوان مسلمان و جوان دانشجو، از سر آگاهي نسبت به اين اهداف و مطامع فكر كند، تصميم بگيرد، حرف بزند و اقدام كند. عدّه اي به عنوان حرف نو، همان حرفها را به فارسي برمي گردانند و درباره اش حرف مي زنند و مقاله مي نويسند و همه ارزشهاي يک انقلاب و پايه هاي مستحكم فكري يک ملت را مورد خدشه و مناقشه قرار مي دهند. در حالي كه اينها حرف نو نيست ؛ اينها حرفهاي شناخته شده است ؛ منشأ اين حرفها و انگيزه گويندگانشان هم معلوم است. كساني كه اين فكر و فرهنگ را توليد كرده اند، براي همين مقصود بوده است كه بر ملتها و كشورها و فرهنگهاي ديگران مسلّط شوند. آيا اين درست است كه ما بياييم حرف آنها را ترجمه و تكرار كنيم؟!

البته دانشگاه در اين زمينه مي تواند نقش مهمي داشته باشد. بنده طرفدار دانشگاهي هستم كه اصولي، اعتلاطلب، روبه مردم، فعّال و از لحاظ علمي و فكري پُرنشاط باشد. هرگز من دانشگاه و دانشگاهي را به محافظه كاري و اكتفا به آنچه كه امروز از فكر و فرهنگ و معرفت در دست دارند، توصيه نمي كنم ؛ نه، دانشگاه بايد دائم نردبان تعالي را طي كند و پيش برود. من معتقدم محافظه كاري و اكتفاي به آنچه كه داريم و نداشتن همت و بلندپروازي در همه زمينه هاي فكر و فرهنگ، قتلگاه انقلاب است. انقلاب اساساً يعني گام بلند، كه پشت سرش بايد گامهاي بلند ديگري برداشته شود. بايد مفاهيم را درست فهميد و دانست و با حيطه بندي درست مفاهيم بايد حركت كرد.

امروز يكي از واژه هاي رايج، واژه «اصلاح طلبي» است. من در نماز جمعه هم گفتم، بارها هم تكرار كرده ام ؛ بنده معتقدم اصلاح طلبي جزو ذات انقلاب است. اصلاً انقلاب، يعني يک حركت بزرگ و رو به جلو، كه اين حركت هرگز ايستايي ندارد و به طور دائم پيشرونده است. اين پيشروندگي يعني همان اصلاح طلبي. البته اگر امريكاييها بخواهند بيايند به ما درس اصلاح طلبي بدهند و بگويند شما اين كارها را بكنيد تا اصلاح طلب باشيد، بديهي است كه ما قبول نمي كنيم ؛ زيرا آن چيزي كه آنها اصلاح طلبي مي دانند، عين ارتجاع به گذشته است. اگر امروز به جاي حكومت مردمي پُرنشاطِ مستقل شجاع جمهوري اسلامي در اين كشور، يک حكومت پادشاهي مرتجعانه مطيع غرب بود، اينها آن را اصلاح طلب مي دانستند. آن گونه اصلاح طلبي براي خودشان خوب است. اگر آن نوع اصلاح طلبي خوب است، بروند براي خودشان عمل كنند. اصلاح طلبي - با معناي درست اين كلمه - جزو لاينفک انقلاب است و يک دانشجوي مسلمان نمي تواند اصلاح طلب نباشد. اصلاح طلبي يک پُز سياسي نيست ؛ از اين به عنوان يک پُز سياسي و وسيله اي براي جذب دل اين و آن نبايد استفاده كرد ؛ از آن براي موجّه كردن چهره نبايد استفاده كرد. اصلاح طلبي، يک تكليف و يک مجاهدت است. دولت و ملت موظّفند اصلاح طلب باشند ؛ البته اجازه ندهند كه اصلاح طلبي را ديگران براي آنها تعريف كنند. خودشان بايد اصلاح خودشان را بشناسند، جستجو كنند، تشخيص دهند و تعريف كنند. نقطه مقابلش هم اصلاح طلبي امريكايي و اصلاح طلبي بيگانه پسند است.

يكي از حرفهايي كه امروز محور جنگ رواني دشمن است - كه لازم است آن را بگويم - اين است كه مي گويند نسل سوم انقلاب از ايده هاي انقلاب جدا شده است! بعد به دنبالش يک فلسفه هم مي گذارند - مثل همه فلسفه هاي قلابي و دروغين و جعلي كه فقط براي توجيه يک حرف دروغ و غلط درست مي كنند - تا كسي جرأت نكند بگويد اين حرف غلط است. مي گويند اين حرف متّكي به يک فلسفه است! آن فلسفه چيست؟ آن فلسفه اين است كه همواره در همه ي انقلابها، نسل سوم از آن انقلاب رو برگردانده اند! حرف دروغ، حرف غلط، حرف چرند! كدام انقلابها را مي گوييد؟ در سال 1789 در فرانسه انقلاب شده ؛ اما نه نسل سوم، نه نسل دوم، بلكه همان نسل اوّل از انقلاب برگشتند! بعد از چهار، پنج سال، يک حركت عليه انقلابيّون اول به وجود آوردند و سه، چهار سال قدرت را قبضه كردند ؛ باز بعد از چهار، پنج سال عليه آنها فعّاليت شد. به سال 1802 كه رسيد، چنان ماهيّت اين انقلاب دگرگون

شده بود که کسي مثل ناپلئون توانست بيايد و تاج پادشاهي را روي سرش بگذارد! يعني کشوري که عليه سلطنت مبارزه کرده بود و لويي شانزدهم را زير گيوتين گذاشته بود، بعد از ده، دوازده سال وضعش به گونه اي شد که ناپلئون بناپارت آمد و تاج شاهي را بر سرش گذاشت و خودش را امپراتور ناميد و سالها هم در آن کشور حکومت کرد ؛ بعد هم تا نزديک به هشتاد، نود سال رژيمهاي سلطنتي - البته سلطنتهاي گوناگون و سلسله هاي مختلف - در فرانسه پابرجا بود، که دائماً در حال جنگ و ابتذال و فساد بودند! آن انقلاب به نسل سوم که هيچ، به نسل دوم هم نرسيد ؛ چون پايه هاي انقلاب، پايه هاي سستي بود. امروز بعد از گذشت دو قرن، بعضي کسان در جمهوري اسلامي خجالت نمي کشند ؛ مي آيند ايده هايي که در زمان خودش يک انقلاب را نتوانسته بود به سامان برساند، با تيتر درشت به انقلابيّون ايران تقديم مي کنند ؛ انقلابيوني که توانسته اند عظيم ترين انقلاب را با پايه هاي مستحکم به وجود آورند و سالهاي متمادي آن را در مقابل توفانها حفظ کنند.

انقلاب اکتبر شوروي هم به نسل سوم نرسيد. هنوز شش، هفت سال از پيروزي انقلاب نگذشته بود که استالينيسم بر سر کار آمد. استاليني بر سر کار آمد که امروز در دنيا هر کس را بخواهند به گردن کلفتي و زورگويي و ظلم و بي ملاحظگي و دوري از انسانيت متهم کنند، به استالين تشبيه مي کنند! درست هم هست ؛ استالين واقعاً مظهر اين صفات بد بود. حکومت به اصطلاح کارگري، که براي طبقات ضعيف تشکيل شده بود، به حکومت استبدادِ مطلق فردي تبديل شد! استالين حتّي به حزب کمونيست هم که در نظام شوروي همه کاره بود، اجازه نمي داد که در زمينه هايي تصميم گيري کند. با آن وضعيت خشن و عظيم، استالين يک حکومت مطلقه سي وچند ساله را ادامه داد ؛ هيچ کس هم جرأت نداشت اعتراض کند. شايد شما ماجراي آن تبعيدهاي عجيب را شنيده باشيد. اولين کتابي که بعد از فروپاشي حکومت شوروي در تشريح اوضاع اختناق آميز دوران اتحاد جماهير شوروي منتشر شد، يک رمان است - که الان اسمش يادم نيست - دو جلدش به فارسي ترجمه شده که من آن را خوانده ام ؛ بسيار هم قشنگ نوشته و اوضاع آن زمان را تشريح کرده است. اين تازه مربوط به اوضاع بعد از استالين است که وضعيت کاملاً فرق کرد، اما روش آن استبداد باقي ماند. بنابراين مسأله نسل دوم و سوم و اين حرفها نبود ؛ همان اوايل کار، همه چيز از دست رفته بود.

اين کدام فلسفه است، با کدام انقلاب تطبيق شده و در کجا تجربه شده که نسلهاي سوم انقلاب، از انقلاب برمي گردند؟ نخير، اين بسته به اين است که ايده آن انقلاب چه باشد. اگر ايده هاي يک انقلاب بتواند نسل دوم و سوم و دهم را به خاطر اصالت و صحّت خود قانع کند، آن انقلاب عمر ابدي خواهد داشت. ايده هاي انقلاب اسلامي، ايده هايي هستند که عمر ابد دارند. عدالتخواهي هيچ وقت کهنه نمي شود ؛ آزادي خواهي و استقلال خواهي هيچ وقت کهنه نمي شود ؛ مبارزه با دخالت بيگانگان هيچ وقت کهنه نمي شود. اينها ايده هايي است که هميشه براي نسلها جاذبه دارد. تئوريسينهايشان نشستند بافتند، ساده لوحان هم در اين جا باور کردند ؛ گفتند نسل سوم انقلاب ايده ها را پس مي زند و چون جاذبه ي انقلاب کم مي شود، ما مي توانيم برويم انقلاب را از دست انقلابيون خارج کنيم و به دست خودمان بگيريم! «خودمان» يعني چه کساني؟ يعني کساني که قبل از انقلاب، سالها بر اين کشور مسلّط بودند! من مي گويم اين فکر، بسيار ساده لوحانه و ابلهانه است. مطمئن باشند همان شور و هيجان و ايمان و عواطفي که در نسل جوانِ آن روز وجود داشت و توانست آن کار را بکند، در اين نسل جوان هم موجود است. بدانند هر سنگي به سمت انقلاب پرتاب کنند، کمانه مي کند و به سر و روي خودشان برمي گردد. انقلاب کهنه نمي شود و آتش انقلاب آن گاه که با انبار پنبه پوسيده آنها درگير شود، باز هم تازه خواهد بود و خواهد سوزاند.

و اما در خصوص دانشگاه. من معتقدم که دانشگاه پايگاه اصلي انقلاب بوده و باز هم خواهد بود. نسل جوان دانشجو اجازه نخواهد داد که دانشگاه خانه امن دشمنان اين ملت و فريب خوردگان بيگانه شود. يک روز محاسبات غلطي کردند، از دست خود دانشجويان تودهني خوردند. امروز هم مثل اين که باز عدّه اي دوباره مي خواهند همان

محاسبات غلط را بكنند ؛ ولي مطمئن باشند كه از دست خود دانشجويان باز هم تودهني خواهند خورد.
البته من معتقدم كه دانشگاه خودكفاست و به تزريق نيروي كمكي از بيرون احتياج ندارد. امتيازي كه دانشگاه سال 79 بر دانشگاه سال 59 دارد، اين است : امروز نسل اساتيد نيز همان نسل مؤمن و متعهّدي است كه ما آن را در سال 59 بسيار كم داشتيم. نمي گويم نداشتيم،اما بسيار كم داشتيم. امروز بحمدالله دانشگاههاي ما از استاد مؤمن، از دانشجوي مؤمن و از مديران مؤمن سرشار است. بنابراين من از دانشگاهها نگراني ندارم. البته به شما دانشجويان مي گويم، سنگربان اين سنگر شماييد. مواظب باشيد خاكريزهايتان سست نشود. دائم خاكريزها را ترميم كنيد.
خاكريزها، خاكريزهاي فرهنگي و فكري است ؛ اينها را ترميم كنيد. خودسازي فكري و اخلاقي و انقلابي دروني دانشجويان يک فريضه است - چه هر دانشجويي نسبت به خودش، چه به معناي درون دانشگاه و محيط دانشگاه - اين خودسازي، همان ترميم خاكريزها و سنگرهاست.
امروز در دانشگاه بحث آزادي، بسيار تكرار مي شود. بعضي مي گويند آزادي دادني نيست، گرفتني است. من مي گويم آزادي، هم دادني است، هم گرفتني است، هم آموختني است. «آزادي دادني است» يعني چه؟ يعني مسؤولان حكومتها اجازه ندارند حق طبيعي آزادي - يعني آزاديهاي قانوني - را از كسي سلب كنند. البته اين لطفي نيست كه حكومتها مي كنند ؛ بايد آزادي را بدهند و اين يک وظيفه و تكليف است. «آزادي گرفتني است»، يعني هر انسان آگاه و باشعوري در جامعه بايد با حقّ آزادي و حدود خودش آشنا باشد و آن را مطالبه كند و بخواهد. و اما «آزادي آموختني است»، يعني آزادي آداب و فرهنگي دارد كه بايد آن را آموخت. بدون فرهنگ و ادب آزادي، اين نعمت بزرگ براي هيچ كس و هيچ جامعه اي - چنان كه شايسته است - فراهم نخواهد شد. اگر در جامعه، ادب آزادي وجود نداشته باشد و افراد چگونگي استفاده از آن را ندانند، مطمئن باشند آزادي را - كه براي يک جامعه فعّال و كوشا و پيشرو يک ضرورت است - از دست خواهند داد و از نظر اسلام اين براي يک جامعه فاجعه است. آزادي كه از دست برود، فاجعه است. از نظر اسلام هر نوع استبداد و ديكتاتوري - چه ديكتاتوري فردي، چه ديكتاتوري دستجمعي ؛ ديكتاتوري دستجمعي هم مثل ديكتاتوري فردي است، فرقي نمي كند ؛ ديكتاتوري حزبي هم مثل ديكتاتوري فردي است ؛ گاهي بدتر هم هست - و اين كه يک نفر بخواهد با رأي برخاسته از نفسانيّاتِ خودش سرنوشت مردم را به دست بگيرد، مردود است و اگر در جايي پيش بيايد، فاجعه است. اگر ندانيم چگونه بايد با آزادي معامله كنيم و فرهنگ و ادب آزادي را نشناسيم، اين گونه خواهد شد. عدّه اي مي خواهند اين گونه شود. عدّه اي مي خواهند با آشنا نبودن ما با فرهنگ آزادي، هرج و مرج به وجود آورند تا مردم، تشنه يک استبداد قدرتمند شوند. در بعضي از جوامع، كار هرج و مرج و اغتشاش و بي انتظامي و بي انضباطي به جايي مي رسد كه مردم آرزو مي كنند كاش آدم مستبد و قلدري بيايد و نظم را برقرار كند! عدّه اي مي خواهند كار اين جامعه را به آن جا بكشانند. به قدري از آزادي بد و غلط استفاده كنند و غيرمتعهّدانه با افكار و احساسات و ايمان و دلبستگيهاي مردم و نيازهاي جامعه بازي كنند تا جامعه را به خروش آورند. اينها دشمنان آزادي اند. آزادي را نبايد بدنام كرد. از آزادي نبايد دشنه اي ساخت و سينه حافظان آزادي را هدف قرار داد. با آزادي نبايد بازي كرد. كساني كه نام آزادي را مي آورند، ولي به فرهنگ آزادي مطلقاً پايبند و متعهّد نيستند، به آزادي ضربه مي زنند. اينها طرفدار آزادي نيستند. اينها به آزادي خيانت مي كنند.
آزادي نبايد وسيله قانون شكني و تيشه زدن به ريشه نظام جمهوري اسلامي باشد. در شرق و غرب عالم، هيچ نظامي كساني را كه تيشه برمي دارند و به ريشه آن نظام مي زنند، پذيرايي نمي كند ؛ اما جمهوري اسلامي اين كرامت را كرد. مدتي طولاني كساني به نام آزادي، با ايمان و دلبستگيهاي مردم هر كار خواستند، كردند. جمهوري اسلامي هم - حال به هر دليلي - سكوت كرد ؛ نظام هم تحمّل و به تعبيري كرامت كرد.
من به عنوان خدمتگزار شما و برادر مجموعه جمع حاضر و به عنوان كسي كه دلبسته و علاقه مند به حيثيّت شماست و مجموعه دانشجويان را دوست مي دارد، به شما عرض كنم: جمهوري اسلامي و مسؤولان آن بعد از اين نه

حق دارند و نه تصميم دارند كه در مقابل كساني كه مي خواهند با شعار آزادي عليه منافع مردم، عليه خود آزادي و عليه سرنوشت اين ملت اقدام و حركت كنند، مماشات كنند. در محافل خودشان نشستند و گفتند ما مي خواهيم براندازي قانوني كنيم! چيز عجيبي است! ما چيزي به اسم براندازي قانوني نمي شناسيم. هر حركت و تلاشي كه به قصد براندازي صورت گيرد، شروع به محاربه است. حكم محارب هم در اسلام معلوم است. اين مخصوص ما هم نيست ؛ ما كه اين همه دشمن و معاند داريم و اين گونه در دنيا محاصره اقتصادي و تبليغاتي شده ايم، بايد بيشتر به فكر باشيم ؛ اما ديگران نيز همين طور فكر مي كنند.

ما از اوّل انقلاب دوگونه انقلابي داشتيم و انقلابيّون ما دو گونه نقش ايفا كردند. بعضي از انقلابيّون، انقلابيّون مثبت بودند ؛ بعضي از انقلابيّون هم انقلابيّون منفي بودند. در اوايل انقلاب، انقلابي منفي به آن انقلابي اي مي گفتيم كه از ميدان كار و تلاش و حركت، آن جايي كه دردسري داشت، عقب مي كشيد. انقلابي بود، اما انقلابي وجاهت طلب و راحت خواه ؛ انقلابي اي كه مي گفت من مبارزه ام را قبل از انقلاب كرده ام، اكنون ديگر مي خواهم احترام شوم. بنابراين، چنين كساني به ميدان خطر و دردسر و آن جايي كه چهار نفر آدم از انسان گله مند مي شوند، وارد نمي شدند.

يک عدّه هم انقلابي مثبت بودند. حاضر بودند آبرويشان را هم خرج كنند. آن جايي كه فكر مي كردند وجودشان مي تواند كمكي بكند، با همه وجود حاضر بودند. اگر جبهه بود، يک طور ؛ اگر دانشگاه بود، يک طور ؛ اگر ميدان فرهنگي يا سياسي بود، وارد ميدان مي شدند. انقلابي منفي، خودش را از كار كنار مي گيرد ؛ اما اگر يک وقت كاري هم به دستش افتاد، مثل آدمهايي كه هيچ كاري در دستشان نيست، حالت منفي بافي و شكل اپوزيسيون به خودش مي گيرد ؛ كأنّه در هيچ كاري مسؤوليت ندارد! انقلابي مثبت حتّي اگر هيچكاره هم باشد، خودش را مسؤولترين افراد مي داند و وارد ميدان مي شود.

من مي خواهم به شما عرض كنم: عزيزان من! جوانان! انقلابي مثبت باشيد. دانشگاه بايد انقلابيّون مثبت پرورش دهد ؛ اين ملت و اين تاريخ به شما نياز دارد ؛ بايد خودتان را آماده كنيد. اگر شما در ميدان باشيد، آينده بسيار درخشاني در انتظار اين كشور است. ما امروز از لحاظ بعضي از امتيازات در دنيا بي نظيريم ؛ از لحاظ بعضي از امتيازات هم كم نظيريم. ما از لحاظ موقعيت سوق الجيشي، از لحاظ ارتباط و اتّصال اين دو بخش عالم و از لحاظ وقوع در منطقه اي كه از لحاظ اقليمي داراي شرايط بسيار متنوّعي است و براي انواع و اقسام كار آماده است، جزو كشورهاي كم نظيريم. از لحاظ بعضي از منابع در دنيا بي نظيريم ؛ حداقل از لحاظ اجتماع اين همه منابع گوناگون زير زميني در دنيا بي نظيريم ؛ نفت و گاز و امثال اين منابع از يک طرف، منبع نيروي انساني از طرف ديگر. ما اين همه جوان داريم، آن هم نه جوان گيج بي استعداد. جوان ايراني، جوان بااستعداد و هوشيار و آگاه است.

اگر ملت و دولت با همكاري هم، با اميد به آينده، با اتّحاد و همدلي، با دور ريختن بعضي از حرفهايي كه دشمن مي خواهد به زور در مغز اين ملت تزريق كند، وارد ميدان شوند - كمااين كه الحمدالله وارد ميدان هستند - و تلاششان را منسجمتر كنند، شما بدانيد در آينده نه چندان دوري - كه شما قطعاً آن آينده را خواهيد ديد - كشور ما به اوج اعتلاء خواهد رسيد. اين حق و سهم ما از امكانات بشري دنياست. ما استعداد داريم، ما تاريخ داريم، ما در قرن چهارم هجري - يعني قرن دهم ميلادي - دوران شكوفايي داشتيم. مي دانيد كه قرن دهم ميلادي، تقريباً قرن آغاز قرون وسطاي معروف اروپاست كه شش، هفت قرن هم طول كشيده است. البته قرون وسطي از قرن دهم هم شروع نشده است - قبل از آن شروع شده بود - اما قرن دهم اوج تاريكي اروپاست. مي دانيد قرن دهم ميلادي و قرن چهارم هجري در ايران شما و در محيط اسلامي چه خبر بود؟ قرن چهارم هجري، قرن شكوفايي علم و فلسفه در كشور شما و در دنياي اسلام است ؛ قرن ابن سينا ؛ قرن فارابي ؛ قرن رازي ؛ قرن حكماي بزرگ الهي ؛ قرن شخصيتهايي كه بعضي از آثار علمي آنها دنيا را تا همين روزهايي كه من و شما زندگي مي كنيم، هنوز در تسخير خود دارد. امروز ايران

بلاشک از دوراني كه ابن سينا و فارابي و خوارزمي و رازي و شيخ طوسي و ساير دانشمندان را پروراند، براي پرورش چنين شخصيتهاي بزرگي به مراتب آماده تر است. چرا نمي خواهند بگذارند؟ اگر آنها نمي خواهند بگذارند، چرا من و شما تسليم شويم؟ چرا من و شما طبق ميل آنها عمل كنيم؟ چرا بايد جوان يا سياستمدار يا فرهنگي ايراني درست همان كاري را بكند كه طرّاحان سياسي امريكا و صهيونيستها و ديگران براي تسلّط مجدّد خودشان بر ايران به آن احتياج دارند؟! اين ننگ است! هيچ كس هم نفهمد، در دل خودمان ننگ است. بايد محصول دانشگاههاي ما، انقلابي مثبت، انقلابي فعّال، انقلابي مسؤول، انقلابي متعهّد و اميدوار باشد ؛ كه من اميدوارم چنين هم باشد. من به محيط دانشگاهها كه نگاه مي كنم - از جمله محيط اين دانشگاه عزيز - همين را مشاهده مي كنم.

نكته آخر مربوط به دانشجويان المپيادي و دانشجويان برجسته علمي است كه در اين دانشگاه و بعضي دانشگاههاي ديگر هستند. من دو نكته را راجع به اينها بگويم: نكته اوّل اين است كه دولت و مسؤولان بايد قدر اينها را بدانند و برايشان امكانات فراهم كنند. برجسته هاي ذهني و فكري، فقط هم آنها نيستند ؛ در ميان دانشجويان و اساتيد جوان و غيرجوان، افراد زيادي داريم كه اين گونه اند - كه در امتحانها و تجربه ها و مسابقه هاي گوناگون، اين برجستگي كاملاً آشكار شده است - دولت بايد قدر اينها را بداند و وسايل را براي پيشرفت علمي شان فراهم كند تا نيازي احساس نكنند كه از محيط خودشان دور شوند.

نكته دوم اين است كه خودِ آنها اين ضريب هوشي و حافظه و استعدادشان را ملي بدانند ؛ اينها ثروتهاي ملي است ؛ ثروتهاي شخصي كه نيست. از آن براي كشور و ملت و خانواده شان استفاده كنند ؛ اينها امانت و سرمايه هاي خداداد است ؛ ملک خصوصي نيست. نگويند دولت به ما نرسيد. اگر هم دولت نرسيده باشد، اين عذر نمي شود. اين را گفتم تا اين جوانانِ خوبي كه ان شاءالله پانزده سال، بيست سال ديگر چهره هاي علمي برجسته اي خواهند شد، حرف امروز ما يادشان باشد.

× × ×

نظر شما درباره نشريات و مطبوعات چيست؟ آيا نحوه برخورد قضايي را تأييد مي كنيد؟

اين سؤال را خيلي از من مي پرسند. پاسخ من اين است: من مطبوعات را يک پديده ضروري و لازم و اجتناب ناپذير براي جامعه خودمان و هر جامعه اي كه بخواهد خوب زندگي كند، مي دانم. براي مطبوعات هم سه وظيفه عمده قائلم: وظيفه نقد و نظارت، وظيفه اطلاع رساني صادقانه و شفّاف، وظيفه طرح و تبادل آراء و افكار در جامعه.

معتقدم كه آزادي قلم و بيان، حقّ مسلّم مردم و مطبوعات است. در اين هم هيچ ترديدي ندارم و اين جزو اصول مصرّحه قانون اساسي است. معتقدم اگر جامعه اي مطبوعات آزاد و داراي رشد و قلمهاي آزاد و فهميده را از دست بدهد، خيلي چيزهاي ديگر را هم از دست خواهد داد. وجود مطبوعات آزاد، يكي از نشانه هاي رشد يک ملت و حقيقتاً خودش هم مايه رشد است ؛ يعني از يک طرف رشد و آزادگي ملت، آن را به وجود مي آورد ؛ از طرف ديگر،آن هم به نوبه خود مي تواند رشد ملت را افزايش دهد. البته معتقدم در كنار اين ارزش، ارزشها و حقايق ديگري هم وجود دارد كه با آزادي مطبوعات و آزادي قلم، آن ارزشها نبايد پامال شود. هنر بزرگ اين است كه كسي بتواند هم آزادي را حفظ كند، هم حقيقت را درک كند، هم مطبوعات آزاد داشته باشد، هم آن آسيبها دامنش را نگيرد. بايد اين گونه مشي كرد.

در مورد برخورد قضايي بايد بگويم، در كار دادگاه و حكم قضايي، هيچ كس - كه اين شامل بنده هم مي شود - نه حق دارد دخالت كند و نه دخالت مي كند. قاضي بايد بتواند آزادانه تصميم بگيرد. نبايد فشاري عليه و له قاضي وجود داشته باشد. عليه اين حكم يا آن حكم نبايد فشاري وجود داشته باشد. عليه قاضي نبايد جوّسازي شود. قاضي بايد بتواند فارغ از فشار جوّ، طبق قانون حكم صادر كند. بنابراين دخالت نبايد بشود و تا آن جايي كه من اطلاع دارم، در كار دادگاههايي كه مربوط به نشريات بوده، دخالتي هم نشده است. من معتقدم كه نظارت بر مطبوعات، يک وظيفه

و یک کار لازم است. این مُرّ قانون اساسي و قانون مطبوعات و قانون عادي هم هست. بدون نظارت، یقیناً خواسته ها و مصالح ملي از مطبوعات تأمین نخواهد شد. بعضي افراد خیال مي کنند که افکار عمومي، منطقه آزاد و بي قید و بندي است که هر کار خواستند، با آن بکنند! افکار عمومي موش آزمایشگاهي نیست که هرکس هر کار خواست، بتواند با آن بکند. با تحلیلهاي غلط و شایعه سازي و تهمت و دروغ، به ایمان و عواطف و باورها و مقدّسات مردم آسیب مي زنند. این که درست نیست. بنابر این نظارت لازم است تا این کارها نشود. این یک وظیفه است و اگر انجام نگیرد، جاي سؤال دارد که چرا انجام نمي گیرد. چه کسي موظف است ؟ در درجه اوّل دستگاههاي دولتي و بعد دستگاههاي قضایي. اگر دستگاههاي دولتي وظیفه خود را انجام دهند، نوبت به دستگاه قضایي نمي رسد. اگر دستگاههاي دولتي به هر دلیلي نتوانستند کاري را که بر عهده آنهاست، انجام دهند، قاضي باید وارد میدان شود.
قاضي هم مثل داور است ؛ از قاضي نباید انتظار داشت که حکم نکند. یک داور در میدان ورزش، به بازیکن خطا کار تذکر مي دهد و اخطار مي کند. اگر تذکر فایده اي نکرد، به او کارت زرد نشان مي دهد. اگر فایده اي نکرد، کارت قرمز نشان مي دهد. آن کسي که به او تذکر مي دهند، اما قانع نمي شود و عمل نمي کند ؛ دوباره تذکر مي دهند. فایده اي نمي کند ؛ کارت زرد نشان مي دهند. فایده اي ندارد ؛ طبیعي است که قانون کارت قرمز به او نشان مي دهد. چاره اي نیست. از قاضي اصلاً نباید شِکوه داشت. کسي که غیر مسؤولانه مي خواهد هدایت افکار مردم را به دست گیرد، صلاحیت این کار را ندارد. افکار عمومي باید با مطبوعات هدایت شوند. اگر کسي غیر مسؤولانه و خداي نکرده مغرضانه بخواهد این هدایت را در دست گیرد، یقیناً خطا خواهد کرد. هیچ کس به راننده مست و خواب آلوده اجازه رانندگي نمي دهد. اگر اجازه رانندگي هم بدهند، شما سوار ماشین او نمي شوید.
کسي که قلم به دست مي گیرد، باید تقوا، صداقت، عفاف و انصاف نسبت به دیگران جزو طبیعت ثانوي اش بشود.
من در صحبتي که اوایل امسال کردم، گفتم که بعضي از روزنامه ها پایگاه دشمنند. بعضي افراد تعجب کردند! من اخیراً شنیدم که اسناد سازمان سیا در خصوص نقش آن سازمان در مطبوعات قبل از 28 مرداد منتشر شده است. البته من خودم آن را ندیدم ؛ اما آنچه که نقل کردند، بسیار جالب است. نشان مي دهد که چه روزنامه هایي با پول و هدایت و تغذیه سازمان سیا براي زمینه سازي کودتاي 28 مرداد در همین تهران پخش مي شد. البته در جاهاي دیگر هم نمونه هایش را دیده ایم: در شیلي دوران سالوادور آلنده، یکي از نقشهاي مهم را روزنامه ها داشتند ؛ براي این که حکومت دو ساله آلنده را ناموفّق جلوه دهند و تمام افکار را علیه او بسیج کنند و بالاخره آن بلا را بر سرش بیاورند. البته آن روز کسي اعتراف نکرد ؛ اما بعد همه فهمیدند که چه کساني بوده اند و آنهایي که بر سرکار آمدند، انگیزه هایشان چه بود و از کجا دستور گرفته بودند و آنهایي که زمینه سازي کردند، چه کساني بودند. نمي شود صبر کرد تا فاجعه اتفاق بیفتد، بعد آن را کشف بکنیم. امروز باید دید و با چشم باز حرکت کرد.
آیا نهادها و دستگاههاي مربوط به رهبري تحت نظارت و بازرسي هستند یا فوق نظارتند؟ آیا نمایندگان شما در نهادها و استانها نظارت مي شوند؟
من عرض مي کنم، هیچ کس فوق نظارت نیست. خودِ رهبري هم فوق نظارت نیست ؛ چه برسد به دستگاههاي مرتبط با رهبري. بنابراین همه باید نظارت شوند. نظارت بر کساني که حکومت مي کنند - چون حکومت به طور طبیعي به معناي تجمّع قدرت و ثروت است ؛ یعني اموال بیت المال و اقتدار اجتماعي و اقتدار سیاسي در دست بخشي از حکام است - براي این که امانت به خرج دهند و سوء استفاده نکنند و نفسشان طغیان نکند، یک کار لازم و واجب است و باید هم باشد. البته این تقسیم بندي - نهادهاي زیر نظر رهبري و نهادهاي غیر زیر نظر رهبري - تقسیم بندي غلطي است ؛ ما چنین چیزي نداریم. طبق قانون اساسي، سه قوّه مجریّه و قضایّیه و مقنّنه زیر نظر رهبري اند. دستگاههاي دیگر نیز همین طورند. زیر نظر رهبري بودن به معناي این نیست که رهبري، دستگاهي را مدیریّت مي کند ؛ اما به هرحال فرقي نمي کند ؛ لازم است نظارت شوند. البته نظارتها در کشور ما متأسفانه هنوز

تخصّصي، علمي و كارآمد نيست. در مواردي، بيطرفانه هم نيست ؛ اين را بايستي اعتراف كنيم. البته همه نهادهاي دولتي و عمومي بايد از محاسبه باكي نداشته باشند. گفت: «آن را كه حساب پاک است، از محاسبه چه باک است». حسابشان را پاک كنند تا از محاسبه باكي نداشته باشند. بنابراين چنين نيست كه دستگاههاي مربوط به رهبري از نظارت معاف باشند ؛ نه، به نظر ما بازرسيها لازم است. البته الان هم هستند و نظارت هم مي شوند. البته معناي اين حرف اين نيست كه هيچ خطايي اتفاق نمي افتد ؛ اما بنابر مسامحه كردن و اجازه خطا دادن نيست.

شما از چه كانالهايي و چگونه در جريان امور و مسائل جامعه قرار مي گيريد؟ آيا همه چيز را به شما مي گويند؟

من از طُرق رسمي و غير رسمي سعي مي كنم با واقعيّات در تماس باشم. گزارشهايي كه به من داده مي شود، بسيار متنوّع است. هم گزارشهاي دستگاههاي مختلف اطلاعاتي است - چه اطلاعات مربوط به وزارت اطلاعات، چه آنچه كه مربوط به اطلاعات نيروهاي مسلّح است، چه آنچه كه مربوط به بعضي از دستگاههاي خبر رساني دستگاههاي دولتي است - هم بخشي از دفتر ما كارش اطلاع رساني است ؛ مثل دفتر ارتباط مردمي و دفتر بازرسي، كه اينها از طريق نامه و تلفن مرتباً با مردم در تماسند. با اشخاص و تيپهاي مختلف اجتماعي هم ملاقاتهاي فراواني دارم و نامه هم زياد دريافت مي كنم. به هرحال گوش من، گوش فعّالي است ؛ اما در عين حال مدّعي نيستم كه همه چيز را مي دانم. ممكن هم نيست كه همه چيز را بدانم ؛ البته ممكن است چيزهايي را بدانم و چيزهايي را هم ندانم. معتقدم كه براي يک مسؤول در دستگاه حكومتي - اعم از مسؤوليتي كه بنده دارم يا مسؤوليتي كه ديگر مسؤولان دارند - انقطاع از واقعيّات و دوري از مردم، عامل انحطاط است. معتقدم كه يک مسؤول نبايد اجازه دهد كه از واقعيّات جامعه و از خبرهايي كه در جامعه جاري است، دور بماند. البته انقطاع از مردم - كه در تعبير اميرالمؤمنين عليه السّلام احتجاب از مردم است ؛ يعني حجاب داشتن و با مردم هيچ مواجه نشدن - چيز بسيار خطرناكي است. حضرت به مالک اشتر فرموده اند: «قلّة علم بالأمور» ؛ به خاطر احتجاب از مردم، آگاهي انسان از همه چيز كم مي شود.

البته من به خانه هاي اشخاص هم مي روم. يكي از كارهايي كه بحمدالله من از اوايل رياست جمهوري تا به حال انجام داده ام - البته گاهي بيشتر است، گاهي كمتر - اين است كه به منازل اشخاصي از آحاد و توده هاي مردم مي روم، روي فرششان مي نشينم، با آنها حرف مي زنم و زندگيشان را از نزديک لمس مي كنم. البته به شما عرض كنم، اطلاع از مردم، يک بخش از اطلاع است ؛ بخش ديگرش اطلاع از دشمن است. كسي از من نپرسيد كه شما از دشمن هم اطلاعي داريد يا نه؟! ولي من خودم عرض مي كنم: بله، بنده از دشمنان هم بي اطلاع نيستم. خيليها خيال مي كنند كه ما گاهي تير به تاريكي مي اندازيم و از دشمن صحبت مي كنيم. نه ؛ تير به تاريكي انداختن نيست ؛ مي دانيم و حس مي كنيم كه دشمن حضور دارد. اتّفاقاً همين چند روز قبل بعضي از مطبوعات امريكا خبر از اظهارات رئيس سازمان سيا دادند كه در بعضي از روزنامه هاي ما هم منعكس شد. او گفته بود ما در فلان تعداد كشور - از جمله ايران را هم اسم آورده بود - مأموران سازمان خودمان را فعّال كرده ايم كه زبان مادريشان، زبان آن كشورهاست. بعد بخصوص اسم ايران را آورده بود و گفته بود ما مأموراني داريم كه زبان مادريشان فارسي است و متوسّط سنّي شان هم سي سال است. ممكن است براي بعضي اين سؤال پيدا شود كه چرا اين حرفها را مي گويند. وقتي اطلاعاتي زياد و سرريز مي شود، براي صاحب آن اطلاعات اهميتش كم مي شود ؛ لذا از گوشه و كنار حرفها خيلي چيزها مي شود فهميد. بله، نديدن دشمن هنر نيست.

در زمان حافظ، چهار امير پشت سر هم بر شيراز حكومت كردند كه يكي از آنها شاه شيخ ابواسحاق است - البته اسمش شيخ است، اما شيخ نبوده - حافظ هم در چند جا اسم او را آورده ؛ چون به او بسيار علاقه مند بوده است. شاه شيخ ابواسحاق، هم جوان، هم زيبا و هم بسيار عيّاش بوده است. امير مبارزالدّين - كه يكي از پادشاهان آن منطقه بود - از كرمان حركت كرد و به طرف شيراز آمد و قصد داشت اين شهر را بگيرد. براي حمله به شيراز، آرام مي آمد تا شيرازيها نفهمند و او ناگهان شيراز را محاصره كند و فرصت دفاع به آنها ندهد. بعضي از مردم از ماجرا آگاه شدند،

مأموران حکومت هم قضیه را فهمیدند ؛ اما کسي اصلاً جرأت نمي کرد موضوع را به شاه شیخ ابواسحاق خبر دهد. دشمن نزدیک شیراز رسید و تمام منطقه جلو حصار شیراز را اردو زد. وزیر شاه شیخ ابواسحاق بالاخره دید این طوري نمي شود ؛ فردا دشمن به شهر حمله مي کند و پادشاه خبر ندارد که دشمن پشت شهر است. آیا این براي یک مسؤول هنر است که نداند دشمن کجاست؟! وزیر پیش شاه شیخ ابواسحاق آمد، اما دید جرأت نمي کند مستقیم به او بگوید! لذا از راهش وارد شد ؛ گفت هوا خیلي خوب و بهاري است و صحرا سبزه زار است ؛ آیا میل ندارید بالاي پشت بام قصر بروید و بیرون را تماشا کنید؟ به این بهانه پادشاه را از داخل قصر بیرون کشید و بالاي قصر برد. وقتي پادشاه روي پشت بام رفت و نگاه کرد، دید کساني در بیابان اردو زده اند. پرسید این اردو مربوط به کیست؟ گفت متعلّق به امیر مبارزالدّین است. گفت چه موقع آمده اند؟ گفت - مثلاً - ده روز است. این پادشاه بي غیرت و بي عرضه به جاي این که بلافاصله بیاید و لباس جنگ بپوشد - البته بعد هم جنگ کرد و ابتدا اسیر و سپس کشته شد - گفت اینها حیفشان نیامد در این هواي خوش بهاري به جنگ آمدند! این گونه نمي شود انسان مسؤولیتهاي مهم جامعه را بر عهده گیرد.

نظر شما راجع به خشونت چیست؟ شما از رحمت و منطق و گفتگو مي گویید، اما همچنان کساني از جناحهاي گوناگون بر طبل خشونت مي کوبند. این را چگونه باید علاج کرد؟

درباره خشونت از دو منظر مي شود نگاه کرد ؛ یا به عبارتي این طور بگوییم: در دو فاز مي شود مسأله ي خشونت را مورد ملاحظه قرار داد. یک فاز اخلاقي و حقوقي است، یک فاز تبلیغاتي و جنگ رواني است. اینها را نباید با هم مخلوط کرد. در زمینه حقوقي و اخلاقي، تکلیف ما با خشونت معلوم است. بارها هم گفته ایم که هر کس به صورت غیر قانوني به حقوق افراد تعدّي مي کند و خشونت مي ورزد، محکوم است. اسلام هم عقیده اش همین است. در اسلام حتّي مجازاتهایي مثل حد و قصاص و امثال اینها، براي جلوگیري از خشونت است. کسي که آدمکشي و دزدي در سرشت اوست، براي این که جلو او را بگیرند، حد و قصاص و مجازاتي معیّن کرده اند. دراین باره هیچ بحثي نیست. بنده بارها گفته ام، در نماز جمعه هم گفته ام که با یکي دانستن معناي خشونت و مجازات اسلامي مخالفم ؛ از هر جناحي هم باشد، فرق نمي کند. وقتي کار بدي صورت گرفت، نمي شود گفت که مثلاً فلان جوانِ خوب، یا فلان جوانِ فلان جناح، یا فلان جوان وابسته به فلان جا این کار را کرده، پس از بدي آن کار یک مقدار کم مي شود ؛ نه. وقتي بد است، بد است ؛ در این هیچ بحثي نیست. اما یک فاز تبلیغاتي هم وجود دارد که یک جنگ رواني علیه انقلاب راه انداخته است. اوّلین بار چه کساني اسم خشونت را به عنوان یک نقطه منفي براي کشور ما در دنیا مطرح کردند؟ همان کساني که دستشان تا مرفق در خون بیگناهان فرو رفته است - یعني امریکاییها - همان کساني که تا به حال هر کسي را مي خواستند، در دنیا غیرقانوني ترور مي کردند ؛ اما حالا مي خواهند آن را قانوني کنند! اینها هستند که از خشونت دم مي زنند و خشونت را تقبیح مي کنند. رادیوي صهیونیستي و صهیونیستها هستند که راجع به خشونت بحث مي کنند. اینها به صورت مسائل سیاسي و تبلیغاتي مطرح مي شود. چیزي نیست که انسان بتواند آن را به عنوان یک واقعیت در نظر بگیرد، تا بخواهد درباره آن اظهارنظري کند. از این هم نباید غفلت کرد. عدّه اي تشنه قدرتند، یا مریضند و یا سفیه اند ؛ لذا همان حرفها را مجدّداً تکرار مي کنند. امام بزرگوار را که مظهر رحمت و عطوفت بود، به خشونت متّهم مي کنند. امام یک انسان عارف و حقیقتاً مظهر رحمت بود ؛ مردي که آن گونه با صلابت انقلاب را پیش مي برد، در مقابل مسائل عاطفي آن قدر دقیق بود. من چند بار این را در شخص امام تجربه کردم.

در یکي از سفرهاي من به یکي از استانهاي کشور، مادر اسیري که بعد، فرزندش به شهادت رسید، پیش من آمد و جمله اي را که حاکي از ارادت به امام بود، گفت و تأکید کرد که من آن را به ایشان بگویم. من آمدم به امام گفتم، دیدم ایشان مثل یک انسانِ به شدّت رنجور، درهم شد و اشک چشمش را پُر کرد. در زمان جنگ نیز که بچه ها

قلّكهاي پولشان را براي كمک به جبهه به نماز جمعه آورده بودند و هديه مي كردند، من فرداي آن روز خدمت امام رفتم. ايشان اين منظره را از تلويزيون ديده بود و به قدري به هيجان آمده و متأثر به نظر مي رسيد كه من واقعاً تعجّب كردم!

امام مظهر احساس بود. انساني عطوف، مهربان و به شدّت عاطفي بود. چنين انساني را به قساوت متّهم كنند. چرا؟ چون در زمان او - در قضيه عمليات مرصاد - حكم قانون نسبت به يک عدّه محارب و آدمكشِ جنايتكار اجرا شده بود. عدّه اي با اين مردم جنگيده بودند، كه مجازات مشخّصي هم در قانون دارد. امام هم مُرّ قانون را اجرا كرده بود. البته امام كه اين كار را نكرده بود ؛ دستگاههاي مسؤولِ آن موقع انجام داده بودند ؛ اما امام را به قساوت متّهم مي كردند! امروز هم يک عدّه آدم غافل، يا سفيه، يا بي اطّلاع از نقشه دشمن، اينها را در داخل تكرار مي كنند. اينها واقعاً ظلم است. كسي بيايد اين را - كه يک دعواي تبليغاتي و يک جنگ رواني عليه انقلاب و امام و ارزشهاي اسلامي است - به عنوان مبارزه با خشونت مطرح كند. اين به مسأله خشونت چه ربطي دارد؟ نظر همه درباره خشونت معلوم است. همان وقتها امام عليه كساني كه گاهي در بعضي از برخوردها با آدمهايي كه ظواهر را رعايت نمي كردند، قدري تندي به خرج مي دادند، اطلاعيّه تندي صادر كرد. آنها نيروهاي انقلاب بودند، اما امام حتي عليه آنها اطّلاعيه صادر كرد ؛ چون خشونت به خرج مي دادند و كارشان غيرقانوني و غيرمنطقي بود.

چه تسهيلاتي براي اشتغال و ازدواج دانشجويان در نظر گرفته شده است؟

در ديداري كه چندي پيش با شوراي عالي انقلاب فرهنگي داشتم، مجدّداً درباره اشتغال فارغ التّحصيلان - كه به نظر من بسيار مسأله مهمّي است - تذكر دادم و دنبال آن هستم. اخيراً هم به بعضي از مسؤولان بلندپايه كشور، بخصوص به شوراي عالي اشتغال توصيه كردم، كه بحمدالله ترتيب اثر هم داده شد و كارهايي را انجام مي دهند. اميدواريم كه بخشي از مشكل اشتغال نيروهاي متخصّص - كه بسيار مهم است - به همّت مجلس و دولت و شوراي عالي انقلاب فرهنگي و مسؤولان ذي ربط حل شود. البته يک مقدار آن هم مربوط به وضع كلّي اقتصاد كشور است كه نمي توان به رفع تمام مشكل در كوتاه مدت اميدوار بود ؛ اما يقيناً كارهاي مهمّي را مي شود انجام داد. البته مسأله اشتغال با مسأله ازدواج ارتباط هم دارد و يكي از موانع ازدواج، همين مسأله اشتغال است ؛ ليكن در مورد ازدواج، من عرض كنم: عزيزان من! موانع فرهنگي ازدواج را دست كم نگيريد. ازدواج براي جوانان لازم است و جوانان هم آن را مي خواهند. البته موانعي هم وجود دارد، ولي همه موانع، اقتصادي نيست. موانع اقتصادي بخشي از مشكل است. عمده، موانع فرهنگي است - عادتها، تفاخرها، تكاثرها، چشم و هم چشميها، تجمّل طلبي ها - اينهاست كه يک مقدار نمي گذارد آن كاري كه بايد انجام گيرد، صورت پذيرد. بايد شما و خانواده هايتان اين گره ها را باز كنيد. من از ازدواجهاي دانشجويي كه هرسال برگزار مي شود، بسيار خشنود و خرسندم. اگر عادت كنند كه ازدواجها را ساده، بي پيرايه و بي تشريفات انجام دهند، فكر مي كنم كه بسياري از مشكلات حل خواهد شد. اساس ازدواج در اسلام بر سادگي است. در اوايل انقلاب نيز همين طور بود ؛ منتها متأسفانه اين فرهنگِ تكاثر و تفاخر و سرمايه داري يک خرده كار را مشكل كرد. متأسفانه بعضي از مسؤولان هم با ازدواجهاي كذايي خانواده هايشان، مشكلاتي را درست كردند.

والسّلام عليكم و رحمةالله و بركاته